

از نهادگرایی تا گفتمان: در آمدی بر کاربرد نظریه‌های نهادگرایی در علوم سیاسی

تاریخ دریافت: ۹۱/۳/۲۲

تاریخ تأیید: ۹۱/۵/۳

سید محمدعلی حسینی‌زاده*

نهادگرایی از رهیافت‌های قدیمی علوم اجتماعی و علوم سیاسی است. در این رهیافت بر اهمیت نهادها و ساختارها در شکل‌گیری رفتارها و سیاست‌ها تأکید می‌شود. بر همین اساس مطالعه نهادها در این رهیافت بر مطالعه کنش‌های فردی اولویت دارد و رفتار و هویت فرد را باید در چارچوب نهادهایی که وی را احاطه کرده‌اند تحلیل کرد. نظریه‌های نهادگرایی در علوم سیاسی جنبه‌ای عینی و کاربردی دارند و محققان این علم را با مسائلی چون طراحی نهادها و تأثیرات آنها درگیر می‌کنند، اما عموماً از توضیح نقش اندیشه‌ها و تغییرات کلان ناتوان‌اند. از منظر این مقاله بازسازی نهادگرایی در پرتو نظریه‌های گفتمانی می‌تواند از یک‌سویه کاربردی‌ترشدن علوم سیاسی کمک کند و از جنبه‌های انتزاعی و ذهنی آن بکاهد و از سوی دیگر نظریه نهادگرایی را نیز تکامل بخشد.

واژه‌های کلیدی: نهادگرایی، گفتمان، علوم سیاسی، روش‌شناسی، علوم اجتماعی.

تعریف نهاد

تعاریف بسیار متنوعی از نهاد وجود دارد. عمومی‌ترین تعریف نهاد قواعد (رسمی یا غیر رسمی) است (stinmo, ۲۰۰۸, p. ۱۲۳). در تعریفی دیگر، نهاد نظام سازمان‌یافته روابط اجتماعی است که متضمن ارزش‌ها و رویه‌های عمومی معین است و نیازهای معینی از جامعه را برآورده می‌سازد یا فرایندهایی است که صورت‌های رسمی یا غیر رسمی رفتار کارگزاران سیاسی را شکل می‌دهند و بر اندیشه‌ها و برنامه‌های آنان تأثیر می‌گذارند (کیوانی، ۱۳۸۵، ص ۹۳).

به نظر نورث «نهادها قراردادهای ابداع‌شده انسانی‌اند که کنش‌های متقابل انسانی را ساختارمند می‌کنند. آنها از قوانین رسمی (به عنوان مثال آیین‌نامه‌ها، قوانین عادی، قانون اساسی) و قوانین غیر رسمی (به عنوان مثال ارزش‌های رفتاری، عرف، قوانین برخوردتحمیل شده رفتار) و خصوصیات اجرایی آنها تشکیل شده‌اند» (North, ۱۹۹۴, p. ۳۶۰). نورث سپس به بیان تفاوت نهادها و سازمان‌ها می‌پردازد و در توصیف سازمان‌ها می‌گوید: «سازمان‌ها از مجموعه‌ای از افراد تشکیل شده‌اند که برای رسیدن به اهداف معینی متحد شده‌اند. سازمان‌ها بازتاب فرصت‌هایی‌اند که نهادها ایجاد می‌کنند؛ به عبارت دیگر اگر چارچوب نهادی برای دزدی و فعالیت‌های خلاف پاداش دهد سازمان‌هایی در جهت خلافاکاری و دزدی سامان می‌یابند و اگر چارچوب نهادی به فعالیت‌های تولیدی پاداش دهد، سازمان‌هایی به وجود می‌آیند که فعالیت‌های مولد و تولیدی را ترویج می‌نمایند» (Ibid, p. ۳۶۱). وی معتقد است نهادهای سیاسی فقط زمانی پایدار و باثبات خواهند بود که مورد حمایت سازمان‌های سیاسی خاص قرار گیرند؛ بنابراین برای حفظ و تداوم یک نهاد سیاسی باید سازمان‌هایی را تشکیل داد که کارکرد آن معطوف به تداوم آن نهاد باشد. ویلیامسون یکی از اقتصاددانان نهادگرا اصطلاح نهاد را تعمیم داده و نهادها را در چهار سطح تعریف می‌کند. وی سطح نخست را شامل نهادهای غیر رسمی مانند آداب و رسوم، سنت‌ها و هنجارها می‌داند که مذهب نقشی اساسی در آن ایفا می‌کند. زبان نیز در این سطح می‌تواند مطرح شود. جان سرل از اقتصاددانان نهادگرا زبان را یکی از نهادهای بنیادین اجتماع به شمار می‌آورد و تئوری‌های اجتماعی را بدون در نظر گرفتن آن ناتمام می‌بیند (seare, ۲۰۰۵, p. ۱۱). سطح دوم محیط نهادی است که شامل نهادهای



رسمی مانند قانون اساسیⁱ، قوانین رسمی و حقوق مالکیت است. نهادها در این سطح هم محصول تکامل تدریجی و هم محصول فرصت‌های تاریخی ویژه‌ای‌اند که امکان طراحی آنها را فراهم آورده است. ویلیامسون از جنگ‌های داخلی، نارضایتی عمومی، اشغال، شورش‌ها یا بحران‌های مالی به فرصت‌هایی سرنوشت‌سازⁱⁱ یاد می‌کند که در آنها فرصتی برای رهایی از نهادهای مستقر و ایجاد و اصلاح گسترده نهادها و قوانین موجود و طراحی‌های بدیع فراهم می‌شود. در این فرصت‌ها می‌توان نهادهای فوق را طراحی یا بازسازی کرد و جهت سیاست‌های آینده را تعیین کرد. در این سطح است که قوه مجریه، قضاییه، مقننه و عملکرد دیوان‌سالارانه دولت و همچنین توزیع قدرت بین سطوح مختلف دولت (عدم تمرکز سیاسی) مطرح می‌شود. طراحی اولیه این نهادها تأثیرات بسیاری بر آینده جامعه بر جای خواهد گذاشت و هرچه این طراحی دقیق‌تر و عالمانه‌تر باشد امکان موفقیت این نهادها بیشتر است، هرچند خود ویلیامسون نیز اشاره می‌نماید که معمولاً از این فرصت‌ها به خوبی استفاده نمی‌شود. در غیاب این فرصت‌های تاریخی تغییر قوانین به دهه‌ها یا صدها سال وقت نیاز دارد. به نظر ویلیامسون نظریه‌های سیاسی پوزیتیویستی عموماً در این سطح مطرح می‌شوند و به تغییر در این سطح اشاره دارند. در سطح سوم نهادهای مرتبط با امر حاکمیت قرار می‌گیرند. در این بخش ویلیامسون به ساختارهای اجرایی و قانونگذاری دولت توجه می‌کند. در نهایت سطح چهارم قرار دارد که سیاست‌ها و روش‌های جاری را شامل می‌شود. در این مرحله تغییرات در زمانی کوتاه انجام می‌شوند (Williamson, ۲۰۰۰, p. ۵۹۷, ۶۰۰). به هر حال تعریفی چنین گسترده از نهاد کاربرد عملی آن را مشکل کرده و نوعی ابهام می‌آفریند.

با تمایز میان گفتمان و نهاد و سازمان گفتمان‌ها و ایده‌های سیاسی را می‌توان در سطح اول مطرح کرد و نهادها را تجلی عینی آنان در جامعه دانست که در قوانین رسمی و غیر رسمی نمود پیدا می‌کنند و سپس سازمان‌ها و ساختارهای سیاسی و سیاست‌های جاری را شکل عینیت‌یافته نهادها تصور کرد.

ویژگی‌های نهاد

i. Constitutions.

ii. Defining Moments.



۱. نهادهای جنبه‌های ساختاری یک جامعه‌اند. این ساختار می‌تواند رسمی باشد (قانونگذاری، بوروکراسی عمومی یا چارچوب قانونی) یا غیر رسمی باشد (عرف و مجموعه‌ای از هنجارهای مشترک). جنبه‌های ساختاری نهادهاست که فرد را به گروهی از افراد با تعاملات الگومند قابل پیش بینی ارتقا می‌دهد.

۲. ثبات و استمرار: از ویژگی‌های نهاد وجود ثبات و استمرار نسبی در طول زمان است. افراد می‌توانند در یک بعد از ظهر قهوه بخورند، اما اگر تصمیم گرفتند که هر روز چهارشنبه در یک ساعت و مکان مشخص این کار را انجام دهند، یک نهاد شروع به شکل گرفتن کرده است. حال اگر این گروه اعضای یک حزب سیاسی یا نمایندگان پارلمان باشند می‌توان گفت یک نهاد سیاسی شکل گرفته است (Guy, ۱۹۹۹, p. ۱۸). البته باید توجه داشت که ثبات و استمرار ویژگی تمامی وجوه متنوع یک نهاد نیست و بخشی از وجوه نهادی به‌خصوص ساختار ظاهری و شکل نهادها در طول زمان تغییر می‌کنند. اما به هر حال نوعی ثبات نسبی در شکل و ساختار نیز وجود دارد. در هر صورت نهادها متضمن هنجارها و الگوهای ثابت رفتاری‌اند که به صورت بخشی از فرهنگ هر جامعه در می‌آیند و به نسل‌های بعدی انتقال می‌یابند.

۳. انعطاف‌پذیری: نهادها از پویایی، تحول‌پذیری و انعطاف‌پذیری برخوردارند و قابلیت تطبیق با نیازهای متغیر انسان‌ها را در طی زمان دارند؛ برای مثال خانواده گسترده که در جوامع کشاورزی مرسوم بود در جوامع صنعتی به شکل خانواده هسته‌ای درآمد، یعنی شکل خانواده در گذر از جامعه کشاورزی به صنعتی تغییر یافته است.

۴. الزام و اجبار: هر نهاد ارزش‌ها و هنجارهایی دارد که اعضا آنها را می‌پذیرند و رعایت می‌کنند، خواه در ایجاد آنها مشارکت داشته باشند یا خیر. این ارزش‌ها و هنجارها رفتار فرد را به شکل معینی هدایت و محدود می‌کنند، به عبارت دیگر نهادها از خاصیت اجبارآمیز و الزام‌آور برخوردارند (قلی‌پور، ۱۳۸۰، ص ۱۴۰).

۵. نهادها بر رفتار فرد تأثیر می‌گذارند. رفتار افراد در چارچوب نهادها محدود می‌شوند و ساختار نهادی گزینش‌های فردی را جهت‌دهی می‌کند. نهاد مجموعه‌ای از امکانات و فرصت‌ها و محدودیت‌ها را در مقابل فرد قرار می‌دهد و فرد در این چارچوب دست به گزینش می‌زند. محدودیت‌های نهادی می‌تواند رسمی و یا غیر رسمی باشد.

۶. یک نهاد از افراد فراتر رفته، گروهی از افراد را شامل می‌شود که در چارچوب نهاد تعاملات مشترک بر مبنای الگوهای خاص قابل پیش‌بینی دارند.

۷. نهادها متضمن قواعد رسمی و ارزش‌ها و هنجارهای غیر رسمی و شیوه‌های اجرایی آنها هستند. درحالی که تغییر قواعد در کوتاه‌مدت امکان‌پذیر است، اما هنجارها و ارزش‌ها به تدریج تغییر می‌کنند. از آنجا که هنجارها و ارزش‌ها مشروعیت‌بخش قواعدند تغییرات سریع و انقلابی اغلب نمی‌تواند انتظارات بانیان و حامیان تغییر را برآورده سازد و در این مواقع کارکردها بسیار متفاوت خواهند بود؛ برای مثال کشورهایی که قوانین اساسی کشورهای توسعه‌یافته را تقلید می‌کنند (مثل کشورهای آمریکای لاتین که از قانون اساسی آمریکا الهام گرفتند) اغلب نمی‌توانند کارکردهای مورد انتظار را شاهد باشند (North, ۱۹۹۴, p. ۷). تغییرات نهادی فرایندی بلندمدت و تدریجی است و نیازمند تغییر در نظام باورها و اندیشه‌هاست (Ibid, p. ۸).

۸. باید نوعی احساس وجود ارزش‌های مشترک و معنای مشترک میان اعضای یک نهاد وجود داشته باشد. بر این ویژگی در نهادگرایی هنجاری تأکید زیادی می‌شود و در سایر رهیافت‌ها نیز وجود دارد (Guy, ۱۹۹۹, p. ۱۸).

نهادگرایی در علوم سیاسی

نهادگرایی از رهیافت‌های اصلی علوم سیاسی بوده است و به گفته برخی از متفکران به اندازه مطالعه سیاست قدمت دارد (Goodin, ۲۰۰۷, p. ۱۹۵). اندیشمندان این رشته از ابتدا به دنبال شناخت و تحلیل نهادهای سیاسی و تشخیص عملکردها و تأثیرات آنها و نیز مقایسه آنها با یکدیگر بوده‌اند. از دغدغه‌های اصلی اندیشمندان علم سیاست از آغاز این بوده است که چگونه بهترین نهادهای حکومتی را طراحی کنند تا رفتار فردی را به سوی اهداف بهتر هدایت کنند. درواقع تلون رفتار فردی و نیاز به هدایت آن به سوی اهداف جمعی مستلزم شکل‌گیری نهادهای سیاسی است و به همین دلیل عالمان سیاست از ابتدا به بررسی نهادها می‌پرداختند و پیشنهادهایی را برای اصلاح این نهادها ارائه می‌کردند.

در دوران جدید نیز گرایش بسیاری از اندیشمندان سیاسی نهادگرایانه بود. در تمام سال‌های بین دو جنگ جهانی مطالعه ساختارها و فرایندهای حکومتی کار اصلی عالمان این رشته بود. برای جامعه‌شناسان نیز ساختارها و نهادهای اجتماعی اهمیت داشت. عالمان علوم سیاسی در این دوره بیشتر به این توجه داشتند که قواعد و رویه‌های نهادی چگونه نتایج و پیامدهای سیاسی را رقم می‌زنند، به خصوص مطالعه نظام‌های انتخاباتی و تأثیر این نظام‌ها در



رفتار انتخاباتی و نظام حزبی اهمیت داشت (همان، ص ۱۹۵). با این حال این گرایش بعد از انقلاب رفتاری و در سال‌های بعد از جنگ دوم رو به زوال رفت. تا دوباره در سال‌های دهه هشتاد با رویکردی جدیدتر به حوزه علوم اجتماعی و سیاسی بازگشت.

ویژگی‌های نهادگرایی قدیم

۱. قانون‌گرایی: اولین ویژگی نهادگرایی قدیم این است که این مکتب دغدغه قانون داشته و به نقش مرکزی قانون و حقوق در حکومت توجه می‌کرد. قانون هم چارچوب بخش عمومی و هم شیوه‌ای بود که دولت می‌توانست رفتار شهروندانش را تنظیم کند. لذا توجه به نهادهای سیاسی به معنای توجه به قانون بود. مکتب نهادگرایی قانونی در اواخر قرن نوزدهم در فرانسه در مقابل گرایش حقوق طبیعی شکل گرفت و می‌کوشید نگرشی بیشتر پوزیتیویستی را در حقوق ارائه نماید. قانون یک نهاد است و ظرفیت گسترده منطق مناسبت را که در نهادهای هنجاری است دارد. از منظر نهادگرایی سنتی حقوق در شکل‌گیری دولت جدید نقش بسیار داشت و اقتدار حقوق در اجتماعی‌کردن نخبگان و تعهد آنها به دولت و مسئولیت مدنی مؤثر بود (Guy, ۱۹۹۹, p. ۷).

۲. ساختارگرایی: دومین فرض غالب نهادگرایی قدیم ساخت‌محوری بود و تأکید بر اینکه ساختار رفتار را تعیین می‌کند و این برخلاف تصور رفتارگرایان بود. ساختارگرایی جایی برای نقش افراد نمی‌گذاشت تا آن اندازه که از پذیرش نقش مردان بزرگ در جریان تاریخ نیز طفره می‌رفت. بر اساس این دیدگاه اگر بتوان جنبه‌های اصلی ساختار را تعیین کرد می‌توان رفتار سیستم را پیش‌بینی نمود. تمایل نهادگرایان قدیم به جنبه‌های نهادی نظام سیاسی بود، چه نظام‌های تک‌ساخت، چه فدرال و چه پارلمانی و چه ریاستی و غیره. تعریف این اصطلاحات نیز رسمی و بر اساس قانون اساسی بود. تلاشی برای درک دیگر جنبه‌های ساختاری نظام صورت نمی‌گرفت. با این حال گاه به کارکردها و جنبه‌های غیر رسمی نیز توجه می‌شد حتی نظریه‌پردازی‌هایی هم صورت می‌گرفت و از حالت توصیفی خارج می‌گردید، اما چنین مواردی اندک بودند.

تأکید بر جنبه‌های رسمی و آشکار، جنبه‌های غیر رسمی سیاست را بر محققان مخفی می‌کرد. این نگاه به سیاست در کشورهای عقب‌مانده نیز به درد نمی‌خورد؛ زیرا که ساختارهای معمول در غرب را نداشتند.

۳. کل‌گرایی: نهادگرایی قدیم مقایسه‌ای بود؛ زیرا تأکید بر نهادهای رسمی نیاز به بررسی ساختارهای دیگر را برای بررسی متغیرها و کارکردها به همراه داشت. در هنگام

مقایسه تمایل به مقایسهٔ تمامی نظام به جای نهادهای خاصی چون قانونگذاری بود. این راهبرد در تقابل با الگوهای جدیدی است که تمایل به مقایسه نهادهای درون سیستم دارند. کل‌گرایی این دیدگاه به توجه به نهادهای رسمی و قانون اساسی معطوف می‌شد و مانع از توجه به شیوه‌ای بود که قوانین عمل می‌شوند.

۴. تاریخ‌گرایی: نهادگرایان قدیم بر تأثیر بسیار تاریخ تأکید کرده‌اند و تمایل داشتند تا مبانی مشخص تاریخی برای تحلیل خود ارائه کنند. آنان به دنبال فهم این بودند که نظام‌های سیاسی در توسعه تاریخی خود در چه مسیری قرار داشته و چگونه در وضعیت اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی کنونی قرار گرفته‌اند. اگر هدف درک شیوه‌ای بود که سیاست در کشوری خاص اعمال می‌شود، محقق باید الگوی تکامل تاریخی را که این نظام را به وجود آورده بود درک می‌کرد. رفتار افراد (نخبگان سیاسی) تحت تأثیر تاریخ جمعی آنان و درک آنان از سیاستی بود که تحت تأثیر تاریخ قرار داشت. نهادگرایان در نگاه تکاملی به تاریخ به تعامل سیاست و محیط اقتصادی و اجتماعی توجه می‌کردند و به تعامل سیاست و جامعه توجه داشتند. در چارچوب این نظریه اعمال دولت بر جامعه تأثیر می‌گذاشت همان‌گونه که جامعه بر سیاست تأثیرگذار بود.

۵. تحلیل هنجاری: نهادگرایی قدیم ماهیتی هنجاری داشت، به این معنا که برخی از انواع دولت‌ها را خوب می‌دانست و از آنان طرفداری می‌کرد و این تمایل خود را پنهان نمی‌داشت. به‌همین دلیل گفته می‌شود تحلیل نهادگرایان قدیم سرشار از عناصر هنجاری است. دغدغه هنجاری نهادگرایی قدیم به‌خصوص در آمریکا با مفهوم حکمرانی خوب بیان می‌شد. درمجموع لیبرال - دموکراسی به‌خصوص نوع بریتانیایی آن (مشهور به الگوی وست مینیستر) الگوی مطلوب نظریه‌پردازان نهادی بود. در همین راستا نگرانی در مورد حفظ سنت و اعتقاد به تغییرات تکاملی نیز عمومیت داشت (رودس، ۱۳۸۴، ص ۹۱).

بی‌اعتنایی به تئوری پردازی: نهادگرایان قدیم به جنبه‌های تئوریک کار خود توجه نداشتند و محققان این رهیافت نیز چندان توجهی به توضیح روش خود نشان نمی‌دادند. ارزش‌ها و واقعیت‌ها در این نگرش مفروض تلقی شده و بدین ترتیب این نگرش به مثابه نوعی پارادایم بدیهی در درون علوم سیاسی رشد می‌کرد، بدون آنکه نیازی به توضیح مبانی نظری احساس شود (Lowndes, ۲۰۰۲, p. ۹۲).

انقلاب رفتاری

از انقلاب رفتاری در دهه پنجاه و شصت به تغییردهنده بنیادین رشته علوم سیاسی و سایر رشته‌ها سخن گفته می‌شود. در تحقیق رفتارگرایانه تمرکز بر افراد به‌عنوان رأی‌دهنده یا دارای افکار یا عضو یک گروه نخبه است. هیئت‌های جمعی چون احزاب و سازمان‌های سیاسی و گروه‌ها تصمیم‌گیرنده نیستند، بلکه این افراد عضو آنها هستند که تصمیم می‌گیرند. درحالی که در نهادگرایی افراد در نهادهای مختلف بسته به ماهیت نهادهایی که در آن عمل می‌کنند تصمیماتی متفاوت می‌گیرند. یک فرد در درون یک سازمان تجاری سودگرانه عمل می‌کند و همو در کلیسا کاملاً اخلاقی. به عقیده رفتارگرایان نهادها از تجمع نقش‌ها، موقعیت‌ها و واکنش‌های آموخته‌شده ایجاد می‌شدند. نهادگرایی سنتی بر نهادهای رسمی حکومت و قوانینی که این نهادها را می‌سازند تأکید می‌کند، اما رفتارگرایی تمایل دارد که این فرایند را برعکس کند و تأکید را بر ورودی‌های سیستم می‌گذارد. رأی‌دادن، اعمال گروه‌های ذی‌نفع و اشکال تجمع مهم می‌شوند و همین‌ها هستند که در سیستم به خروجی تبدیل می‌گردند. در این رهیافت نهادهای رسمی به جعبه سیاهی تبدیل می‌شدند که ورودی را به خروجی تبدیل می‌کند. بنابراین با تأکید بر نهادهایی چون رأی‌دادن از تحلیل فرایند تصمیم‌گیری در درون سازمان‌ها و نهادهای رسمی خودداری می‌شد.



بدین ترتیب درحالی که نهادگرایی قدیم بسیاری از جنبه‌های مهم رفتار سیاسی کلان را نادیده می‌گرفت، رفتارگرایی نیز به سوی دیگر افراط غلطیده و اهمیت نهادهای رسمی را در تصمیم‌گیری‌ها نادیده می‌گرفت. در اینجا رفتار نخبگان و نه کارکرد نهاد حکومت است که دغدغه اصلی به شمار می‌رود. نظریهٔ گزینش عقلانی نیز در همین دوران مطرح شد. این نظریه با نهادگرایی مهربان‌تر است، چراکه علاوه بر رفتار فردی، تصمیم‌گیری‌های جمعی را هم مورد ملاحظه قرار می‌دهد، هرچند که درنهایت فرد در قانون تحلیل قرار می‌گیرد. از نظر نظریه‌پردازان گزینش عقلانی نهادها چیزی جز تجمعی از گزینش‌های فردی مبتنی بر سودافزایی نیستند. این نظریه نهادها را ابزارهایی برای ترکیب ترجیحات افرادی می‌داند که آنها را تشکیل داده‌اند. اینها معتقدند نهادها و قواعد نهادی پارامترهایی برای رفتار فراهم می‌کنند، اما نقش مهمی در ساخت رفتار فردی ندارند.

بنابراین، می‌توان ویژگی‌های انقلاب رفتاری در علوم سیاسی را چنین برشمرد:

۱. زمینه‌گراییⁱ: بر اهمیت جامعه، مسائلی چون ساختار طبقاتی، رشد اقتصادی و شکاف‌های اقتصادی اجتماعی تأکید می‌شود. برخلاف نهادگرایی سنتی که به دولت اهمیت می‌داد، اینجا جامعه اهمیت یافته است.
 ۲. تقلیل‌گراییⁱⁱ: یعنی تقلیل عمل جمعی به عمل افراد. در این نگرش اعمال جمعی از گزینش‌های افراد برمی‌خیزد.
 ۳. سودانگاریⁱⁱⁱ: یعنی افراد بر اساس سود و نفع شخصی تصمیم می‌گیرند و تصمیمات افراد به حسب سودی که برای افراد ایجاد می‌کند اهمیت می‌یابند و ارزیابی می‌شوند، نه اینکه ارزش ذاتی داشته باشند.
 ۴. کارکردگرایی^{iv}: رفتارگرایان و طرفداران گزینش عقلانی معتقدند تاریخ فرایند مؤثری است که به سوی توازن و تعادل حرکت می‌کند و جوامع در روندی تکاملی از سطح پایین به سطح بالای اشکال سازمان سیاسی حرکت می‌کنند.
 ۵. ابزارانگاری^v: یعنی اینکه نتایج و پیامدها بر فرایندها و هویت و ارزش‌های مهم سیاسی اجتماعی مقدم‌اند.
- رفتارگرایی و نظریه انتخاب عقلانی تقلیل‌گرا هستند؛ یعنی که رفتار جمعی را به رفتار فردی تقلیل می‌دهند. ویژگی هر جمعی در این نظریه ناشی از انتخاب‌های فردی است و توجهی به تأثیر هنجارها و قواعد نهادها بر افراد نمی‌شود. همچنین در نظریه انتخاب عقلانی فرد برای به حداکثر رساندن سود خود تلاش می‌کند، اما در نهادگرایی در درون نهاد عمل کردن به معنای وفاداری به ارزش‌هایی است که فراتر از ارزش‌های فردی و منافع فردی‌اند. نظریه انتخاب عقلانی و نظریه رفتارگرایی تأثیر زیادی بر رشد علوم سیاسی و همچنین نظریه نهادگرایی جدید بر جای گذاشتند.

نهادگرایی جدید

بعد از افولی که تحت تأثیر رشد رهیافت‌های رفتارگرایانه و انتخاب عقلانی صورت

i. contextualism.

ii. reductionism.

iii. Utilitarianism.

iv. Functionalism.

v. Instrumentalism.



گرفت، نهادگرایی در دهه هشتاد دوباره مطرح شد. اما این بار توجه به رفتار فردی را با خود داشت. نهادگرایی جدید بسیاری از مفروضات و ویژگی‌های نهادگرایی قدیم را می‌پذیرفت. علاوه بر اینکه به نظر می‌رسید که از رفتارگرایی و نظریه انتخاب عقلانی الهام گرفته است. نهادگرایان جدید معتقدند انقلاب رفتاری قابلیت اعمال و کاربرد ندارد، چراکه رفتارگرایان برای توضیح پدیده‌ها سراغ عاملان غیر ساختاری مثل افراد رفته و از کارکرد نهادها غفلت می‌کنند. اینها می‌گویند علم سیاست با مطالعه نهادهای سیاسی به علمی - کاربردی تبدیل شده و به ریشه‌های اصلی خود بازمی‌گردد. اندیشمندان سیاسی کنترل زیادی بر عواملی چون فرهنگ سیاسی یا سطح رشد اقتصادی ندارند، اما می‌توانند بر طراحی قانون اساسی و فرایندهای قانونگذاری تأثیر بگذارند. نهادهای سیاسی منعطف‌تر از متغیرهای اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی‌اند و با تأکید بر آنها می‌توان علمی مفیدتر ایجاد کرد. بدین ترتیب نهادگرایی جدید نسل جدیدی از اندیشمندان را تربیت کرد که از تمرکز بر طراحی نهادهای سیاسی برای تأثیرگذاری بر پیامدهای سیاسی مثل دموکراسی حمایت می‌کنند (Ishiyama, ۲۰۱۲, p. ۲۱).

بنای نهادگرایی جدید به مارش و اولسن نسبت داده می‌شود که در مقاله‌ای در سال ۱۹۸۴ خواستار توجه به ویژگی نهادی سیاست شدند. مضامین اصلی این مقاله را می‌توان چنین برشمرد:

- نهادهای سیاسی خودمختاری نسبی و تأثیرات مستقل دارند و ویژگی‌های سازمانی آنها اهمیت دارد. هم زمینه‌گرایی که سیاست را بازتابی از جامعه می‌بیند و هم تقلیل‌گرایی که سیاست را به عمل افراد تقلیل می‌دهد مردود است.

- سیاست حول تفسیر زندگی و گسترش معنا، هدف و جهت می‌چرخد و نه تنها حول سیاست‌گذاری و تخصیص منابع.

- توجه به شیوه‌ای که قواعد و رویه‌ها و معیارها و هنجارهای نهادینه‌شده بر رفتار تأثیر می‌گذارند، لازم است و تأکید بر اینکه عمل سیاسی را نمی‌توان نتیجه رفتار اشخاص محاسبه‌گر دانست.

- تاریخ کافی نیست، اما نمی‌توان نهادها را فراتاریخی در نظر گرفت (march & olsen, ۲۰۰۵, p. ۷).

از این منظر نظم سیاسی را مجموعه‌ای از نهادها ایجاد می‌کنند که کم‌وبیش در یک نظام منسجم سامان یافته‌اند. کنشگران سیاسی خود و عمل خود را بر طبق قواعد و

رویه‌هایی که به صورت اجتماعی ساخته شده و برای عموم شناخته و پذیرفته شده‌اند سامان می‌دهند. به دلیل این قواعد و رویه‌ها نهادهای سیاسی وظایف و حقوق اساسی سیاسی را تعریف می‌کنند و چگونگی تخصیص امتیازات و فرصت‌ها و تکالیف را در جامعه تنظیم کرده شکل می‌دهند و برای حل تضادها اقتداری را به وجود می‌آورند. نهادهای اداری، کمیته‌های قانونگذاری و دادگاه‌ها هرچند محل منازعه نیروهای اجتماعی‌اند، اما همچنین مجموعه‌هایی از رویه‌ها و ساختارهای استانداردند که منافع و گزینش‌های فردی را تعریف و محدود می‌کنند و به سهم خود کارگزاران سیاسی به شمار می‌آیند (Lowndes, ۲۰۰۲, p ۹۵). این مقاله موجهی از توجه به نهادگرایی را به دنبال داشت که به ظهور نحلّه‌های متنوع نهادگرایی در سال‌های بعد منجر شد.

به‌طور کلی ادعای نهادگرایی جدید این است که افراد منافع خود را با تصمیم‌گیری در درون محدودیت‌های نهادی تعقیب می‌کنند؛ بنابراین بر اساس این نظریه افراد عقلانی عمل می‌کنند و به دنبال منافع شخصی خود هستند، اما البته با دانش و ادراک محدود و در چارچوب‌های نهادی محدودکننده. در این نظریه نهادها به مثابه قواعدی تعریف می‌شوند که با سازوکارهای اجبارآمیز همراه شده‌اند و انتخاب افراد را محدود می‌کنند. این قواعد طیفی وسیع از قوانین دولتی و خط‌مشی‌های حاکم بر یک سازمان و نیز ارزش‌های حاکم بر یک گروه را در بر می‌گیرند.

ادعای دیگر نهادگرایی جدید این است که نهادها به‌گونه‌ای افراد را محدود می‌کنند که انتخاب آنان با خیر جمعی هماهنگ باشد و بدین‌وسیله نوعی تعامل سودآور میان افراد را فراهم می‌سازند؛ بنابراین بقای نهاد نهایتاً به کارآمدی در تأمین منافع اعضا وابسته است و نهادهایی که منافع اعضای خود را قربانی کنند، در درازمدت نمی‌مانند. همان‌گونه که اشاره شد نهادگرایی جدید بر انتخاب در درون محدودیت‌ها تأکید می‌کند و این را می‌توان نقطه تأکید اصلی این نگرش تلقی کرد.

هر دو مکتب نهادگرایی قدیم و جدید مدل‌های کنشگر عقلایی سازمان را زیر سؤال می‌برند، اما در نهادگرایی قدیم بیشتر بر سازمان‌ها و ساختارهای عینی تأکید می‌شد و در نهادگرایی جدید نهادها مجموعه‌ای از قواعد رسمی و غیر رسمی را دربرمی‌گیرند که رفتار افراد را هدایت و محدود می‌کنند؛ به عبارت دیگر نهادها مجموعه‌ای از قواعدند که درون و میان سازمان‌ها و بیرون از آنها وجود دارند. همچنین نهادگرایی قدیم به مجموعه‌ای از ارزش‌ها و مدل‌های حکومت غربی دلبستگی داشت، ولی نهادگرایان جدید فارغ از



ارزشگذاری به دنبال شیوه‌های مختلفی‌اند که نهادها ارزش‌های اجتماعی را دربرمی‌گیرند و شکل می‌دهند، همچنین در نهادگرایی سنتی تمایل به مقایسه و توصیف تمامی نظام سیاسی بود، اما نهادگرایان جدید بر نهادهای جزئی مثل نظام انتخاباتی، مالیات، نظام‌های بهره، ساختار تصمیم‌گیری، ساختار کابینه، نظام بودجه، فرایند سیاست‌گذاری و روابط بین دولتی تأکید می‌کنند. این نهادها آن‌گونه منسجم نیستند که یک نهاد کلان را شکل دهند، بلکه مجموعه‌ای با هویت‌ها و منابع قدرت متفاوت‌اند که باید به‌طور مجزا مطالعه شوند.

توجه به زمینه‌های اجتماعی نیز از ویژگی‌های دیگری است که نهادگرایی جدید با خود دارد. در این نظریه نهادهای سیاسی واحدهای مجزا و مستقلى نیستند که بیرون از زمان و مکان قرار گرفته باشند. نهادها در زمینه خاصی قرار گرفته‌اند و در چارچوب این محیط باید مورد مطالعه قرار گیرند. این محیط همواره در حال تغییر است و نهادها نیز از این تغییرات تأثیر می‌پذیرند و بر آن تأثیر می‌گذارند (Ibid, p. ۱۰۱).

نهادگرایی جدید رویکردهای متنوعی را دربرمی‌گیرد. در اینجا به برخی از این رویکردها اشاره می‌شود:

۱. نهادگرایی هنجاری

همان‌گونه که اشاره شد، احیای نهادگرایی مدیون نوشته‌های جیمز مارش و جان اولسن است، اینها علوم سیاسی و اجتماعی موجود را به دلیل نادیده‌گرفتن ارزش‌های سیاسی و گزینش‌های جمعی نقد می‌کردند و معتقد بودند ارزش‌های سیاسی جای خود را به مفروضات و روش‌های سودانگاران و فردگرایانه داده‌اند. آنان نهادگرایی مد نظر خود را نهادگرایی هنجاری نامیده‌اند. این عنوان به دلیل تأکید است که در این نگرش بر نقش ارزش‌ها و هنجارهای درون نهادها و سازمان‌ها در تبیین رفتار فردی و تصمیم‌گیری‌های کلان گذاشته می‌شود، همچنین از این نهادگرایی به نهادگرایی اسطوره‌ای یاد شده است که اشاره به اهمیت اسطوره‌ها و داستان‌های سازمانی در تعیین رفتار قابل قبول اعضای یک سازمان دارد (Guy, ۱۹۹۹, p. ۲۵).

از منظر آنان نهادها به روابط اجتماعی نظم می‌دهند و انعطاف و تغییر در رفتار را کاهش می‌دهند و امکان پیگیری منافع شخصی یک‌جانبه را محدود می‌کنند و به کنشگران امکان پیش‌بینی رفتار دیگران را می‌دهند و بدین ترتیب نوعی اطمینان و امنیت

وجودی به وجود می‌آورند. منطق عمل دنباله‌روی از قواعد و تجویزاتی است که بر منطق مناسبتⁱ و احساس حق و تکلیفی که از هویت و عضویت در جامعه سیاسی ناشی می‌شود مبتنی است و همچنین برآمده از اخلاق، رویه‌ها و انتظارات نهادهای آن جامعه است. از قواعد به این دلیل پیروی می‌شود که آنها را طبیعی، حق و مورد انتظار و مشروع می‌دانند. نهادگرایی هنجاری رفتار بازیگران سیاسی را بازتاب ارزشهای نهادی می‌داند که به آن وابسته‌اند. افراد در این نگرش افراد منزوی و تنها نیستند بلکه در روابط پیچیده‌ای با سایر افراد و اجتماعات درگیرند. این افراد کنشگران کاملاً عاقلی که تنها به فکر تکثیر منافع خود هستند، محسوب نمی‌شوند، همچنین آنها ماشین‌هایی نیستند که منفعلانه تحت تأثیر اجتماعی شدن قرار می‌گیرند، بلکه این افراد باید از میان نهادهای موجود و ارزش‌های مختلف حاکم بر آنها انتخاب کرده و معنای تعهدات نهادی خود را تفسیر کنند (ibid, p. ۲۶).

شاید مهم‌ترین بعد نظریه نهادی مارش و اولسن این است که آنها معتقدند نهادها تمایل به منطق مناسبتⁱⁱ (اقتضا) دارند که بیش از منطق پیامدⁱⁱⁱ یا نتیجه بر رفتار تأثیر می‌گذارد؛ یعنی اعضا به تناسب رفتارهای خود با هنجارهای نهاد بیش از پیامدهایی که این رفتارها برای خود آنها دارد اهمیت می‌دهند. شاید بهترین مثال سربازانی باشند که جان می‌دهند، اما مناسب رفتار می‌کنند، یا آتش‌نشانی که وارد ساختمان آتشین می‌شود تا وظیفه خود را انجام دهد. اینها آگاهانه رفتار مناسب را انتخاب می‌کنند، اما این گزینش‌ها در چارچوب‌هایی انجام می‌گیرد که ارزش‌های نهادی مسلط ایجاد کرده‌اند. این گزینش‌ها همچنین نیازمند این‌اند که هر فرد تفسیری از ارزش‌های مسلط نهادی داشته باشد. حتی نهادهای توسعه‌یافته نیز حوزه‌هایی از رفتار را برای تفسیر باز می‌گذارند و این خود به تقویت ارزش‌های مسلط کمک می‌کند (ibid, p. ۲۹).

۲. نهادگرایی گزینش عقلانی

نگرش گزینش عقلانی بر تصمیم‌گیری افراد در جهت تکثیر منافع خود تأکید می‌کند. بدین ترتیب نگرش نهادی و گزینش عقلانی متعارض به نظر می‌رسد، اما با این حال کوشش‌هایی در جهت ربط این دو صورت گرفته است. نظریه‌پردازان گزینش عقلانی در

□. logic of appropriateness.

□□. logic of appropriateness.

□□□. logic of consequentially.



مطالعه سیاست متوجه شدند که تبیین کنش سیاسی بدون فهم نقش نهادهای سیاسی ممکن نیست و لذا درصدد توضیح نهادهایی چون قانونگذاری، کابینه و بوروکراسی‌ها برآمدند. چندین رهیافت متنوع به نهاد وجود دارد که متضمن منطق رهیافت‌گزینش عقلانی است. در مجموع نهادگرایی مبتنی بر گزینش عقلانی کنشگرمحور است. در این رهیافت نهادها به عنوان ساخته‌هایی عقلانی شامل قواعد و هنجارها، رویه‌های رسمی و غیر رسمی و نظام اجرایی آنها در نظر گرفته می‌شوند که شرایط را برای عقلانیت محدود مهیا می‌سازند و لذا فضایی را ایجاد می‌کنند که در آن کنشگران سیاسی که در تعامل با یکدیگرند، می‌توانند دست به عمل بزنند. یک سیاستمدار به دنبال به اکثررساندن منافع خود است، ولی گزینش‌های او به دلیل اینکه در درون مجموعه‌ای از قواعد نهادی عمل می‌کند محدود می‌گردد. در این رهیافت به جای قواعد و هنجارها کنشگران بیشتر مورد توجه قرار می‌گیرند، هرچند که محدودیت‌های آنان نیز به چشم می‌آید. عمل سیاسی در این نظریه برآمده از تصمیماتی است که مبتنی بر تجمیع ترجیحات فردی است. افراد مجموعه‌ای منظم و سلسله‌مراتبی از ترجیحات دارند که در درون چارچوب‌های نهادی و محدودیت‌های آنها هزینه و فایده گزینه‌های مختلف را محاسبه می‌کنند و به صورتی عقلانی از بین آنها انتخاب می‌نمایند تا به اهداف مورد نظر خود دست یابند (Torfing, ۲۰۰۱, p. ۲۸۳). رهیافت‌های گزینش عقلانی به نهادها بر ویژگی‌های خودخواهانه انسان در رفتار تأکید دارند. آنها همچنان تأکید دارند که افراد به دنبال به‌حداکثررساندن سود خود هستند، اما متوجه می‌شوند که اهداف آنها از طریق عمل در درون نهادها بهتر و آسان‌تر به دست می‌آید. افراد خود عاقلانه انتخاب می‌کنند که با عضویت خود در نهادها تا اندازه‌ای محدود می‌شوند (Guy, ۱۹۹۹, p. ۴۵).

۳. نهادگرایی جامعه‌شناختی

این رویکرد از دل نظریه سازمانی بیرون آمده است. در اواخر دهه هفتاد برخی از نظریه‌پردازان در حوزه بوروکراسی و سازمان‌ها تمایز مفروض رفتارهای مبتنی بر عقلانیت هدفمند تجسم‌یافته در سازمان‌ها و بوروکراسی را با رفتارهای برآمده از فرهنگ به چالش کشیدند (Hall, ۱۹۹۶, p. ۱۳). اینها معتقدند که بسیاری از اشکال نهادی نه به دلیل کارآمدی و عقلانیت بلکه به دلیل اینکه اعمال و رویه‌های فرهنگی خاص هستند، در سازمان‌های مدرن نهادینه شده‌اند.

نهادگرایان جامعه‌شناختی نهاد را بسیار گسترده معنا می‌کنند و نه تنها قواعد، رویه‌ها و هنجارهای رسمی بلکه نظام‌های نمادین، ساختارهای شناختی و الگوهای اخلاقی را که فراهم‌کننده چارچوب‌های معنایی و راهنمای عمل انسان‌اند، در تعریف نهاد جای می‌دهند. این رهیافت عملاً تمایز مفهومی نهاد و فرهنگ را نادیده می‌گیرد و از این منظر نوعی ابهام را در فهم نهاد ایجاد می‌کند.

شکل قدیمی نهادگرایی جامعه‌شناختی رابطه فرد و کنش را با مرتبط کردن نهادها با نقش‌هایی که هنجارهای رفتار را تجویز می‌کنند، توضیح می‌داد. در این رهیافت افرادی که در نقش‌های نهادی خاص جامعه‌پذیر شده‌اند هنجارهای مرتبط با این نقش‌ها را درونی می‌کنند و این گونه نهادها بر رفتار تأثیر می‌گذارند. می‌توان این را بعد هنجاری تأثیر نهادی نامید. از این منظر این رهیافت به نهادگرایی هنجاری نزدیک می‌شود. برخی دیگر بر بعد شناختی تأثیر نهادی تأکید می‌کنند؛ یعنی نهادها الگوهای شناختی، مقولات و مدل‌هایی را که برای عمل ضروری‌اند، فراهم می‌کنند. بدون اینها جهان و رفتار دیگران را نمی‌توان تفسیر کرد. نهادها ضوابطی را فراهم می‌آورند که از طریق آنها معانی در زندگی اجتماعی تعیین می‌شود. نهادها آن گونه که نهادگرایان گزینش عقلانی می‌گفتند، تنها بر محاسبه استراتژیک افراد تأثیر نمی‌گذارند، بلکه هویت آنها و ترجیحات اساسی آنها را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهند. تصور شخص از خود و هویت کنشگران اجتماعی از اشکال و تصورات و نشانه‌های نهادی ساخته می‌شود.

در این نگرش این اصل پذیرفته شده که عمل به‌شدت با تفسیر پیوند خورده است؛ بنابراین نهادگرایان جامعه‌شناختی تأکید می‌کنند که در زمانی که افراد با یک موقعیت برخورد می‌کنند، باید راهی برای شناخت آن و برای واکنش نشان دادن به آن بیابند و الگوها و ساختارهایی که در جهان نهادی نهفته‌اند این وظایف را انجام می‌دهند. رابطه افراد و نهاد بر نوعی عقل عملی استوار است که فرد با آن عمل می‌کند و الگوهای در دسترس را برای طراحی مجموعه‌ای از اعمال تغییر می‌دهد. اگر گزینش عقلانی در توجیه ایجاد نهادها و پذیرش قواعد نهادی جدید در سازمان‌ها به منافع مادی آنها برای پذیرندگان و سازمان‌ها اشاره داشت، اینها بر مشروعیت اجتماعی سازمان تأکید می‌کنند؛ به سخن دیگر سازمان‌ها از اشکال نهادی یا رویه‌های نهادی استقبال می‌کنند، به دلیل اینکه این اشکال در چارچوب محیط فرهنگی ارزشمندند و به همین دلیل حتی اگر کارکردی نبوده و سودی نداشته‌اند نیز مورد پذیرش قرار می‌گیرند. در اینجا از منطق

مناسبت اجتماعی به جای منطق ابزاری سخن می‌گویند.^۱ مشکل این نظریه ابهام نهاد و
تداخل معنایی فرهنگ، نهاد، سازمان، ارزش‌ها و ایده‌هاست.



□. logic of social appropriateness' in contrast to a 'logic of instrumentality.

۴. نهادگرایی تاریخی

نهادها در این نظریه ساخته‌هایی هنجاری‌اند که از گذشته به ارث رسیده‌اند و شامل قواعد و هنجارهای رسمی و غیر رسمی، رویه‌های اجرایی مناسب، ساختارهای هنجاری و ایدئولوژیک مشترک می‌شوند. ایده اصلی این است که سیاست‌هایی که در زمان شکل‌گیری نهاد یا در همان دوره‌های اولیه اتخاذ می‌شود تأثیر مداوم و تعیین‌کننده‌ای بر سیاست‌های بعدی خواهد داشت؛ بنابراین لحظات تاریخی تأسیس یک نهاد اهمیت بنیادین دارد. مفهومی که این فرایند را توضیح می‌دهد وابستگی به مسیرⁱ است. زمانی که یک نهاد، سازمان یا دولت پای در راهی می‌گذارند گزینش‌های اولیه اصرار به تداوم دارند. مسیر اتخاذشده ممکن است تغییر کند، اما فشار سیاسی سنگینی برای ایجاد چنین تغییری لازم است (Guy, ۱۹۹۹, p. ۴۵).

بنابراین نهادگرایی نگرش دقیقی به توسعه تاریخی دارد. اینها توجه زیادی به توضیح این مسئله دارند که چگونه نهادها در مسیرهای تاریخی خاصی بازتولید می‌شوند. از این منظر ظرفیت نهادی و میراث گذشته از جمله عواملی‌اند که بر مسیرهای بعدی تأثیر می‌گذارند. با توجه به این رهیافت بسیاری از آنها تاریخ سیاست را به دوره‌های تداومی که با مراحل حساسⁱⁱ تعیین می‌شود تقسیم می‌کنند؛ یعنی لحظه‌هایی که تغییرات اساسی نهادی روی می‌دهد و مسیرهای جدید شکل می‌گیرد.ⁱⁱⁱ مشکل اصلی این است که چه چیزی این مراحل حساس را ایجاد می‌کند. نهادگرایان تاریخی عموماً بر تأثیر بحران‌های اقتصادی و سیاسی تأکید می‌کنند، اما عملاً پاسخی روشن به این پرسش ندارند. تأکید بر تداوم تاریخی و میراث گذشته مانع از جدی‌گرفتن تغییرات بنیادین در این رهیافت می‌شود. تلاش برای اصلاح سیاست‌های موجود معمولاً نمی‌تواند تغییرات وسیعی به وجود آورد و هر حرکت اصلاحی زیر فشار سیاست‌های گذشته قرار می‌گیرد. در این نگرش تحولات تاریخی اهمیت می‌یابند و تکامل تاریخی یک نهاد و نقاط عطف آن بررسی می‌گردد. همچنین منازعه قدرت در این نگرش اهمیت می‌یابد (Hall, ۱۹۹۶, p. ۹).

نهادها محصول دوره‌هایی از منازعه و توافق سیاسی‌اند که مسیر دوره‌های ثبات را تعیین می‌کنند. بحران‌ها و حوادث بیرونی که نهاد تثبیت‌شده قادر به پاسخگویی آنان نیست، به

i. path dependency.

ii. critical junctures.

iii. branching point.



منازعات سیاسی دامن می‌زد و تغییر در نهاد را در پی خواهد داشت، همچنین مفهوم پیامدهای غیر نیت‌مند و ناکارآمدی نهادی نیز در تحلیل تغییر مورد استفاده قرار می‌گیرد. نهادها برای بقا نیازمند یافتن راه‌هایی برای تطبیق با شرایط جدید و غلبه بر مشکلات عملی‌اند. در این نگاه نهادگرایی تاریخی بیش از آنکه بر تبعیت ناب از الگوی اولیه تأکید کند، بینشی تکاملی از نهاد را پیش می‌کشد. دنباله‌روی مسیر در این نگاه همراه با تغییر و تکامل است، اما دامنه امکانات برای این تکامل را دوره شکل‌گیری نهاد محدود می‌کند. در این رهیافت تأکید می‌شود زمانی که دولت سیاست‌ها و گزینش‌های اولیه را انجام داد، الگوی شکل‌گرفته تا زمانی که نیروی قدرتمندی برای غلبه بر این تمایل به تداوم ظهور و مسیر نهادی تغییر کند تداوم خواهد یافت. نهادها تمایل به عادی‌کردن فعالیت‌های خود و ایجاد رویه‌های الگومند شده دارند (Guy, ۱۹۹۹, p. ۶۵). در برخی از نظریه‌های نهادی این روند عادی‌شدن با مفهوم ته‌نشینی^۱ توضیح داده می‌شود.

این نظریه می‌تواند نقاط عطف یک نهاد در طول تاریخ آن، اندیشه‌های تأثیرگذار بر تحول و تکامل آن و نیز فراز و نشیب‌های آن را در ارتباط با محیط پیرامون بیان کند، اما از تبیین تغییرات کلان ناتوان است. توجه به اندیشه‌ها از ویژگی‌های بارز نهادگرایی تاریخی است (Steinmo, ۲۰۰۷, p. ۱۳۰). اما عموماً اندیشه‌ها را به مثابه ایده‌های فردی و نه نظام‌های فکری در نظر می‌گیرند.

نهادگرایی و گفتمان

نظریه‌های نهادگرایی علی‌رغم تفاوت‌ها به لحاظ ماهوی به هم نزدیک‌اند و به همین دلیل برخی از امکان تلفیق آنان سخن گفته‌اند. چنین به نظر می‌رسد که فارغ از دقت‌ها و ظرافت‌های جزئی انواع نظریه‌های نهادی می‌توان از کنشگری عاقل سخن گفت که در چارچوب ارزش‌ها و هنجارهای نهادی متأثر از فرهنگ و جامعه خود دست به عمل می‌زند و همچنین می‌توان در بررسی نهادها و هنجارها تحول آنان و تاریخ آنان را جدی گرفت. نقطه عزیمت همه نظریه‌های نهادی توجه به جنبه‌های عینی و ساختاری سیاست، ترجیح نهاد بر فرد، تأثیر نهادها بر کنش فردی و اهمیت طراحی نهادها در زندگی سیاسی است. نقطه ضعف این نظریه‌ها ناتوانی در توضیح تأثیر اندیشه‌ها و نیز تبیین فرایند تغییر

نهادی است. به نظر می‌رسد تلفیق این رهیافت با رهیافت‌هایی که اندیشه‌ها را نقطه عزیمت خود قرار داده‌اند می‌تواند به جبران این ضعف‌ها کمک کند. این تلفیق به‌نوعی مورد توجه اندیشمندان نهادی نیز قرار گرفته است. بسیاری از این اندیشمندان کوشیده‌اند تا ایده‌ها را در تحلیل نهادی دخالت دهند و جنبه‌های عینی و ذهنی نهاد را تلفیق کنند. نورث به همین دلیل مفهوم مدل‌های ذهنی را پیشنهاد کرده است. به نظر وی «ما مدل‌های ذهنی را برای تبیین و تفسیر محیط می‌سازیم»، مدل‌هایی که بازخورد تجربیات جدید آن را تقویت یا اصلاح می‌کند (North, ۲۰۰۵, p. ۲۵). به نظر وی ذهن، مدل‌هایی ذهنی^۱ مختلفی را برای توصیف محیط پیرامونی و حل مشکلات پیشنهاد می‌کند. البته این عمل یک فرایند آزمون و خطاست و ذهن با دریافت پاسخ به تصحیح مدل‌ها و حتی پیشنهاد مدل‌های دیگر اقدام می‌کند. در نهایت هنگامی که پاسخ‌های محیطی مدل‌های ذهنی یکسانی را در بیشتر اوقات تأیید می‌نمایند، آن مدل‌ها تا اندازه‌ای تثبیت می‌شوند. وی این مدل‌های ذهنی نسبتاً تبلور یافته را باور می‌نامد و به‌هم‌پیوستگی باورها (که می‌توانند پایدار یا بی‌ثبات باشند) را «نظام باورها»^۲ می‌نامد که فرد را برای بقا در محیط پیرامونی‌اش توانا می‌سازد (ibid, ۲۰۰۴, p. ۷۶). به نظر وی رابطه نزدیکی میان مدل‌های ذهنی، نظام باورها و نهادها وجود دارد، به گونه‌ای که به نظر وی نهادها از نظام باورها استخراج می‌شوند و سیاست‌ها و نتایج از نهادها برمی‌آیند (ibid, ۲۰۰۵, p. ۴۸). دیدگاه نورث فردگرایانه است و به ایده‌ها و باورهای فردی و نه نظام‌های فکری توجه دارد.

اخیراً تحت تأثیر نظریه‌های پساساختارگرا و پسامارکسیسم کوشش‌هایی صورت گرفته است تا نظریه‌های نهادگرایی را به نظریه‌های گفتمانی نزدیک سازند. ضعف‌های هریک از دو نظریه گفتمان و نهادگرایی و ناتوانی در تبیینی تام از پدیده‌های سیاسی به این تلاش دامن زده است. نظریه نهادگرایی سازه‌انگارانه از نظریه‌هایی است که در این راستا مطرح شده است. در این نظریه نهادها ساخته‌هایی فرهنگی‌اند که از قواعد، هنجارهای رسمی و غیر رسمی و البته از باورها، کدها، نمادها، الگوها و اشکال مختلف دانش تشکیل شده‌اند. بحث اصلی این نظریه این است که چگونه منافع، عقلانیت‌ها و اطلاعات در درون



چارچوب‌های نهادی به صورت اجتماعی ساخته می‌شوند. به لحاظ روشی این نظریه از روش‌شناسی و معرفت‌شناسی گفتمانی تأثیر پذیرفته است.

اشمیت یکی از نظریه‌پردازانی است که در تلفیق نظریه‌های گفتمان و نظریه‌های نهادی کوشیده است (Schmidt, ۲۰۰۶, p. ۲). به نظر وی «نهادگرایی گفتمانی بر ظرفیت ذاتی ایده‌ها^۱ و فرایند تعاملی که برای خلق ایده‌ها و مرتبط کردن آنها به عموم مردم به کار گرفته می‌شود تمرکز می‌کند» (Ibid, p. ۹). اشمیت مشکل انواع نهادگرایی جدید را توضیح نامناسب و ایستای تغییرات نهادی و مشکل نظریه‌های گفتمانی را که باعث بی میلی اندیشمندان در استفاده از آنها شده است ماهیت پست‌مدرنی و بی‌توجهی به ساختارها می‌داند (Ibid, ۲۰۰۸, p. ۳۰۴). وی برای رفع این مشکلات بحث «نهادگرایی گفتمانی» را مطرح می‌کند. با این حال بحث‌های گفتمانی وی بیشتر به نظریه هابرماس معطوف است و بر کنش ارتباطی و گفتگو تأکید می‌کند. مشکل این نظریه و دیگر نظریه‌هایی که کوشیده‌اند تا نظریه‌های نهادی و گفتمانی را تلفیق کنند این است که اولاً از تمایز دقیق نهاد و گفتمان ناتوان بوده‌اند و ثانیاً فرایند تغییرات خرد و کلان و نقش عاملیت انسانی را به خوبی توضیح نمی‌دهند.

به نظر می‌رسد با ادامه این مسیر و بازسازی نظریه نهادی در پرتو نظریه‌های متأخر گفتمانی می‌توان گامی در جهت رفع این ضعف‌ها برداشت. نظریه گفتمانی لاکلا و موف از نظریه‌های گفتمانی است که در علوم سیاسی مورد استقبال قرار گرفته است و به نظر می‌رسد ترکیب آن با نظریه‌های نهادی می‌تواند به ارتقای هردو نظریه کمک کند. منتقدان نظریه‌های نهادی بر نادیده گرفتن نقش ایده‌ها، افکار و گفتمان‌ها تأکید کرده و همچنین به ناتوانی این نظریه‌ها در تبیین چگونگی تغییرات نهادی اشاره کرده‌اند. برخی از نظریه‌های نهادی هم نمی‌توانند نقش کنشگر انسانی را به خوبی تبیین نمایند و انسان را عملاً گروگان نهادها تلقی می‌کنند. از سوی دیگر این نظریه گفتمانی انتزاعی و ذهنی و بی‌اعتنا به ساختارها، نهادها و روندها به نظر می‌رسد و به گونه‌ای در دنیای زبانی و استعاره‌ای خود غرق شده که انگار از واقعیت عینی سیاست به دور افتاده است. نهادگرایی توجه به واقعیت عینی سیاست را به این نظریه گوشزد می‌کند و قابلیت کاربردی آن را افزایش می‌دهد. در پرتو این تلفیق گفتمان‌ها منظومه‌های فکری‌اند که از طریق نهادها در

جهان واقعیت عمل می‌کنند و بر آن تأثیر می‌گذارند و از آنجا که نه گفتمان‌ها و نه نهادها هیچ گاه کامل و بی‌نقص نیستند، همیشه امکان ایفای نقش کنشگر انسانی وجود دارد؛ در زمان‌های عادی این نقش بسیار محدود خواهد بود، اما در بحران‌ها این نقش برجسته و عاملیت انسانی رخ می‌نماید.

بنابراین رهیافت نهادها وجوه عینیت یافته گفتمان‌ها هستند و سازمان‌ها تبلور اجتماعی نهادها می‌باشند. تحلیل گفتمان‌ها و نهادهای مبتنی بر آن بر تحلیل کنش فردی اولویت می‌یابد. اهمیت نقش نهاد و ساختار در تعیین و تنظیم رفتار و نیز در تعیین پیامد فرایندهای سیاسی حفظ می‌شود. درواقع گفتمان‌ها نظام‌های اندیشه‌ای کلان‌اند و به خودی از تنظیم جزئی رفتار آدمی ناتوان‌اند و این نهادهای برآمده از گفتمان‌ها ایند که رفتار انسان را قالب‌بندی می‌کنند و در نبود نهادها عدم تعین و بلا تکلیفی بر رفتار اجتماعی انسان مسلط می‌شود؛ به عبارت دیگر نهادها نوعی نظم و ترتیب بر زندگی انسان حاکم می‌کنند. در این نظریه نهادها نتیجه عمل قصدی و ارادی انسان‌اند و انسان اسیر دست و پابسته نهادها نیست، هرچند که کارگزاری انسان همیشگی نیست و در مواقع بحران یا بی‌قراری است که امکان سوژگی و عاملیت فراهم می‌گردد و حتی در این شرایط نیز همواره بخشی از عناصر گفتمانی و نهادی به مثابه میراث تاریخی باقی می‌مانند و به همین دلیل گسست قطعی امکان‌پذیر نیست و همواره مسیر تاریخ بر خرابه‌های میراث کهن بنا می‌شود.

بنابراین این نظریه در مورد دامنه ثبات و چگونگی و تغییر نیز می‌تواند نهادگرایی را از بن‌بست خارج کند و از سوی دیگر به تحلیل گفتمانی نیز رنگ‌وبویی دیگر دهد. ثبات از یک سو به تداوم هژمونی گفتمانی و از سوی دیگر به کارکردهای نهادی وابسته است. بی‌قراری‌ها سرچشمه تغییر نهادی به شمار می‌آیند. منشأ این بی‌قراری‌ها مختلف است، اما پیامد آنها بازاندیشی و تولید ایده‌ها و گفتمان‌های جدیدی است که به ایجاد یا بازآفرینی نهادها و سازمان‌ها و رویه‌های جدید می‌انجامند. از آنجا که جامعه جدید همواره در بی‌قراری مداوم است نهادها همواره در معرض تغییر قرار دارند. کنشگران انسانی نیز در جامعه سراسر بی‌قرار مدرن حوزه‌ای از عاملیت را در اختیار دارند. بی‌قراری‌ها همان فرصت‌های تاریخی‌اند که تغییر و بازاندیشی را ممکن می‌سازند و انسان‌ها را وادار می‌کنند تا طرحی نو دراندازند.

بی‌قراری‌ها را می‌توان به دو دسته بی‌قراری‌های هژمونیک و بی‌قراری‌های نهادی ۱۰۳



تقسیم کرد. دسته اول بحران‌هایی‌اند که فراتر از نهادها رفته و کلیت ساختار گفتمانی را تهدید می‌کنند و زوال هژمونی گفتمان مسلط را به دنبال دارند و نیاز به بازسازی کلی گفتمانی را گوشزد می‌نمایند. در اینجا ماهیت جامعه تهدید می‌گردد و در صورت ناتوانی تغییرات ساختی و بنیادین (همانند انقلاب) محتمل می‌گردد. در این شرایط گفتمان مسلط یا با بازسازی خود بر بی‌قراری موجود چیره می‌گردد یا جای خود را به گفتمانی دیگر می‌دهد. در شرایط بی‌قراری گفتمانی نهادها نیز دچار نوعی سردرگمی و آشفتگی‌اند. به نوعی می‌توان از مفهوم آنومی دورکهایم در این دوره‌ها استفاده کرد. این سردرگمی تا برقراری هژمونی گفتمانی جدید به طول می‌انجامد و سرانجام نهادها در پرتو گفتمان پیروز بازسازی می‌شوند. نوع دوم بی‌قراری‌ها بی‌قراری‌های نهادی‌اند. در این شرایط نهادها که سطح عینی سیاست و جامعه به شمار می‌آیند در ساماندهی جامعه و پاسخگویی به تقاضاها و نیازهای روزافزون جامعه مدرن ناتوان و ناکارآمد به نظر می‌رسند. در این شرایط بازسازی نهادی می‌تواند راه برون‌رفتی از بی‌قراری موجود فراهم آورد. در اینجا تغییرات در درون گفتمان مسلط و در پرتو آن صورت می‌گیرد.

بازسازی‌های نهادی نیز همزمان هم از ابداع و طراحی انسانی بهره می‌برد و هم بر میراث کهن تکیه می‌زند. این طرح‌های آغازین همواره بر مسیرها و گزینش‌های بعدی تأثیر می‌گذارند و درواقع مسیر سیاست در این لحظه‌های ناب تاریخی و مراحل حساس است که تعیین می‌شود. تغییر در قوانین اساسی و عادی و ایجاد سازمان‌ها و نهادهای جدید و تغییر رویه‌ها و عادات‌ها همگی از جمله بازسازی‌های نهادی به شمار می‌آیند. طراحی تخصصی و دقیق نهادی در این شرایط هم به تداوم و گسترش هژمونی گفتمانی کمک می‌کند و هم به تداوم نهاد یاری می‌رساند. اما در صورتی که نهادها ناتوان و ناکارآمد باقی بمانند یا طراحی‌ها و بازسازی‌های نهادی موفقیت‌آمیز نباشند بی‌قراری نهادی به سطح گفتمانی ارتقا می‌یابد و هژمونی گفتمان مسلط را سست پایه می‌سازد و به تدریج به بی‌قراری‌های وسیع گفتمانی منجر می‌شود و شرایط را برای تغییرات عمیق فراهم می‌آورد. در پرتو این رهیافت موفقیت گفتمان‌ها نه در صحت و سقم نظری و مبانی منطقی که در طراحی و بازسازی دقیق و هوشمندانه نهادهایی است که تنها از طریق آنها می‌توان در دنیای واقعی سیاست عمل کرد.

درمجموع می‌توان گفت در عرصه عمومی مسیر سیاست از طریق تعامل پیچیده‌ای از طراحی‌های آگاهانه، سنت‌های دیرپا، فرایندهای بی‌قراری و فرصت‌های تاریخی شکل می‌گیرد. در دوره شکل‌گیری و هژمونی گفتمان‌های سیاسی مجموعه‌ای از عوامل متفاوت در یک چارچوب نهادی به صورتی نسبتاً منسجم قرار داده می‌شوند که مجموعه‌ای از هنجارها و قواعد رسمی و غیررسمی و شیوه‌های اجرایی آن را احاطه کرده است. گفتمان‌ها از طریق این چارچوب نهادی به بازتولید انواع خاصی از جامعه، اقتصاد و روابط سیاسی (لیبرالی، سرمایه داری، مذهبی، بوروکراتیک و پدرسالارانه) می‌پردازند، هرچند که تضمینی نیست این فرایند بازتولید ادامه یابد و همیشگی باشد. بنابراین شکل‌گیری نهادها معطوف به روابط قدرت و تداوم آنان محصول تداوم هژمونی گفتمانی و نیز کارکرد مناسب است. ناکارآمدی نهادی هم تداوم نهاد و هم هژمونی گفتمانی را به خطر می‌اندازد. هر چارچوب نهادی مکانیسم‌هایی برای عمل سیاسی، انتخاب استراتژی‌ها و حل معضلات و تنش‌ها و کاهش تصادف و پیش‌بینی‌ناپذیری در زندگی اجتماعی ارائه می‌کند و مسیری را پیش روی کنشگران می‌گشاید که حرکت و کنش را ساماندهی می‌نماید. با این حال تضمینی نیست که همیشه همه چیز به‌خوبی پیش برود و گفتمان‌ها و نهادهای تثبیت‌شده بتوانند از پس بحران‌ها برآیند و به نیازها و تقاضاهای روزافزون انسان مدرن پاسخ گویند. سیاست همچنان سرشار از منازعه پیش‌بینی‌ناپذیر گفتمانی و تصادف‌ها و امکان‌هایی است که پیش‌بینی را ناممکن می‌سازند.

همچنین نباید تصور کرد الگویی که مسیر نهادی ارائه می‌دهد کاملاً ایستاست، بلکه فرصت‌هایی که در هنگام عمل یا تکرار پیش می‌آید امکان اینکه اعمال، قواعد، نمادها و نتایج به صورتی متفاوت ظاهر شوند را فراهم می‌آورد. همان‌گونه که زبان در کاربرد روزمره تحول می‌یابد نهادها نیز در حوزه عمل فرصت تحول تدریجی پیدا می‌کنند. تکرارها عملاً فرصت توسعه و گسترش را نیز به مسیر تثبیت‌شده می‌دهند و گاه این توسعه و گسترش در مسیری خلاف جهت مسیر نهادی پیش می‌رود که اغلب با سازوکارهای نهادی درگیر می‌شوند. درواقع همواره پیامدهای پیش‌بینی‌نشده‌ای وجود دارند که مسیر سیاست را با ابهام و چالش روبه‌رو می‌کنند. کنشگران هوشمند در خلال این فرصت‌ها به بازاندیشی و بازسازی نهادی می‌اندیشند و بدین ترتیب نهادها از گذر چالش‌های سازواری با محیط پیچیده مدرن و تحت تأثیر عاملیت انسانی تحول و تکامل می‌یابند.

بحران‌ها و معضلاتی که نهادها نتواند از عهده حل آنان برآیند جنبه‌های اصلی مسیر ۱۰۵



نهادی و گاه طراحی آنها را تغییر خواهند داد. برخی از تغییرات را در درون فرایندهای نهادی می‌توان انجام داد، اما همواره در مقابل تغییرات کلانی که آگاهانه و عامدانه و تحت تأثیر تغییر گفتمان‌ها یا استراتژی‌های گفتمانی صورت می‌گیرند، مقاومت‌هایی وجود دارد. مقاومت در مقابل تغییر در هر نظریه نهادی به شکلی متفاوت تحلیل می‌شود؛ مثلاً بر اساس نهادگرایی گزینش عقلانی مقاومت به دلیل این است که کنشگران می‌ترسند منافعی که نهاد موجود به آنها می‌دهد به خطر بیفتد و نهادگرایی هنجاری و جامعه‌شناختی نیز نقش هنجارهای نهادینه‌شده را در مقاومت برجسته می‌کند و در اینجا مقاومت در برابر تغییر ناشی از این است که کنشگران وابسته به چارچوب‌های شناختی هستند که کنش‌های معطوف به تغییر را مشروعیت نمی‌بخشند. با این حال زمانی که گفتمان‌ها در تبیین واقعیت ناتوان بنمایند و نهادها ناکارآمد به نظر رسند، منطق حاکم بر آنان رنگ می‌بازد و مشروعیت چارچوب‌های موجود متزلزل می‌شود و نهایتاً نیروهای تغییر بر نیروهای مقاومت چیره می‌شوند.

اصلاحات آگاهانه کلان زمانی روی می‌دهد که چارچوب‌های نهادی بی‌ثبات شود و سدهای نهادی در مقابل نیروهای تغییر تضعیف شده باشند. بی‌ثباتی و بی‌قراری نهاد امکان تغییر را فراهم می‌آورد. بی‌قراری‌های کوچک و بزرگ بیرونی که نتوانند در چارچوب نهاد پاسخی بیابند، نهایتاً به بحران ساختاری و گفتمانی منجر می‌شوند. در شرایط بحران نهاد موجود در حال مرگ است و نهاد جدید هنوز به دنیا نیامده است. در این شرایط نهادهای تثبیت‌شده بی‌ثبات و معناهای ثابت شناور می‌شوند و در همین زمان است که منازعه برای طراحی ایده‌ها و نهادهای جدید شکل می‌گیرد. این منازعه در خلأ نیست و بقایای نهادهای گذشته تأثیر بسیار مهمی بر شکل‌گیری و بازسازی نهادهای جدید برجای می‌گذارند. به‌طور کلی میراث نهادهای قدیم دامنه گزینش کنشگران جدید را محدود می‌کند، همچنین استراتژی‌های بازسازی بر گفتمان‌هایی متفاوت مبتنی است که هریک تفسیری خاص از حوادث و بحران‌هایی که باعث بی‌ثباتی نهادی شده‌اند، ارائه می‌کنند. در بحران، نهادها کلی و به شکلی مبهم سامان یافته و رفته رفته در یک فرایند تاریخی و در پی منازعات گفتمانی به شفافیت دست می‌یابند. استراتژی‌های بازسازی در دوره بحران در جهات مختلف قرار دارند. برخی به بازسازی گذشته می‌اندیشند و برخی دیگر در فکر ایجاد سامانی کاملاً جدیدند. ستیز این استراتژی‌ها نقشی تعیین‌کننده در شکل‌گیری نهادها دارد. توانمندی در ارائه یک استراتژی قدرتمند و معتبر، استناد به منابع

موثق، کفایت‌های تاکتیکی و به‌حاشیه‌راندن مخالفان و توانمندی آنان در شکل‌دادن اتحادهای سیاسی قدرتمند در پیروزی استراتژی‌ها تأثیرگذار است. آن‌که در این جدال پیروز بیرون آید می‌تواند اهداف خود را در شکل‌دادن نهادهای جدید و اجرای سیاست‌های دلخواه عملی سازد. از آنجا که گفتمان‌ها جز از طریق نهادها جریان پیدا نمی‌کنند، موفقیت آنان به طراحی دقیق نهادها وابسته است. طرح نهادی می‌تواند تضمین‌کننده موفقیت یک گفتمان در حوزه اجتماعی باشد. به همین دلیل طراحی‌هایی چون قانون اساسی و ساختارهای سیاسی نقش مهمی در موفقیت گفتمان‌ها ایفا می‌کنند، چرا که حوزه سیاست از طریق همین نهادها سامان می‌یابد. درواقع سوژگی و عاملیت انسانی در طراحی این نهادهاست که رخ می‌نمایاند و اندیشمندان سیاسی در این حوزه است که می‌توانند بر مسیر تحول تاریخی تأثیر بگذارند.

نهادگرایان در چارچوب این نظریه به دنبال فهم این هستند که چگونه منازعات گفتمانی بر سر تثبیت افق‌های مشترک معنایی بر تأسیس و تغییر نهادها در جهان سرشار از پیچیدگی تصادف و هرج و مرج تأثیر می‌گذارند و چگونه نهادهای برآمده از روابط قدرت جهان آشفته را نظم و سامان می‌دهند. کنشگران جمعی و فردی در این نظریه بر مبنای هویت‌ها، قواعد و چارچوب‌های شناختی گفتمانی که در زمینه‌های نهادی درونی‌شده قرار گرفته‌اند عمل می‌کنند. کنش‌های مناسب و گزینش‌ها اغلب بر طبق منطق نهادی توجیه می‌شوند. گفتمان‌ها هویت، عقلانیت و چارچوب شناختی کنشگران را شکل می‌دهند و جنبه‌های هنجاری و روالمند نهادها کنشگران را قادر می‌سازد تا به شیوه‌ای خاص عمل کنند.

همچنین می‌توان مجموعه‌ای از استراتژی‌های واسازی و انسجام‌بخش را در نهادها تصور کرد؛ از این جنبه مفهوم وابستگی به مسیر را می‌توان در چارچوب استراتژی‌های انسجام‌بخش به شمار آورد و بی‌قراری‌ها و چالش‌های عملی راه را در چارچوب استراتژی‌های واسازی تحلیل کرد. با این حال همان‌گونه که اشاره شد بی‌قراری‌ها و بحران‌ها گسست همواره ناقصی از گذشته را امکان‌پذیر می‌کنند. برخی از مقررات نهادی، ساختارهای هنجاری و چارچوب‌های گفتمانی دست‌نخورده باقی می‌مانند و این بقایای گذشته بر شکل‌گیری نهادهای جدید تأثیر گذاشته و به‌خصوص می‌تواند در پیروزی برخی استراتژی‌ها بر برخی دیگر تأثیرگذار باشد.

منابع

- رودس، آر. ای. دبلیو، «*رهیافت نهادگرایی*»، در دیوید مارش و جری استوکر، روش و نظریه در علوم سیاسی، ترجمه امیرمحمد حاج یوسفی، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۴.
- قلی پور، آراین، «*جامعه‌شناسی سازمان: رویکرد جامعه‌شناختی به سازمان و مدیریت*»، تهران: سمت، ۱۳۸۰.
- کوئن، بروس، *مبانی جامعه‌شناسی*، ترجمه و اقتباس غلام عباس توسلی و رضا فاضل، چ ۱۱، تهران: انتشارات سمت، ۱۳۷۹.
- کیوانی امینه، محمد، «*آشنایی با مکتب نهادگرایی*»، پژوهشنامه حقوق اسلامی، ش ۲۲، بهار ۱۳۸۵، ص ۹۳.
- نورث، داگلاسی، *نهادها، تغییرات نهادی و عملکرد اقتصادی*، ترجمه محمد رضا معینی، چ ۱، تهران: نشر سازمان برنامه و بودجه، ۱۳۷۷.
- A Companion to Contemporary Political Philosophy, ۲nd Edition, Edited by Robert E. Good in, Philip Pettit and Thomas Pogge, Blackwell Publishing, ۲۰۰۷.
- _____ "Discursive Institutionalism: The Explanatory Power of Ideas and Discourse", *Annual Review of Political Science*, No ۱۱, ۲۰۰۸.
- Guy Peters, B. *Institutional Theory in Political Science*, ۱۹۹۹ London and New York Continuum, ۱۹۹۹.
- Hall Peter A and Rosemary C. R. Taylor, *Political Science and the Three New Institutionalisms*, ۱۹۹۶.
- Ishiyama John T, *Comparative Politics: Principles of Democracy and Democratization*, First Edition, Blackwell Publishing Ltd, ۲۰۱۲.
- Lowndes Viven, "Institutionalism, in David Marsh and Gerry Stoker", *Theory and Methods in Political Science*, second edition,



palgrave Macmillan, ۲۰۰۲.

- March, James G. & Johan P. Olsen Elaborating the New Institutionalism" ۲۰۰۵, in: <http://www.arena.uio.no>.

- North, Douglass c, Economic *Performance Through Time, The American Economic Review*, Vol. ۸۴, No. ۳, ۱۹۹۴.

- _____ Nantzavinos.C,sharig.syed, *Learning, institutions and Economic Performance ,Perspectives on politics* ,Vol ۲,No ۱, ۲۰۰۴.

- _____ *Understanding the process of Economic Change*, Princeton University Press, ۲۰۰۵.

- Schmidt, Vivien A, Give Peace a Change, Reconciling Four (Not Three) New Institutionalisms, *Paper prepared for presentation for the Annual Meetings of the American Political Science Association*, Philadelphia, PA, ۲۰۰۶.

- Searle john What is an institution? *Journal of Institutional Economics*, ۱: ۱, ۱-۲۲, ۲۰۰۵.

- Sven Steinmo, "Historical Institutionalism", in: *Approaches and Methodologies in the Social Sciences* , Edited by Donatella della Porta and Michael Keating, Cambridge University Press, ۲۰۰۸.

- Torfing, Jacob, Path-dependent Danish Welfare Reforms: The Contribution of New Institutionalisms to Understanding Evolutionary Change, *Scandinavian Political Science*, Vol.۲۴ - ۴, ۲۰۰۱.

- Williamson, Oliver E "The New Institutional Economics: Taking Stock, Looking Ahead", *Journal of Economic Literature*, Vol. ۳۸, No. ۳, pp. ۵۹۵-۶۱۳, ۲۰۰۰.